

چهره وفا؛ به یاد شعب ابی طالب و دیدار سیمای زیبای وفاداری و حمایت یاران

آیت الله میرزا خلیل کمره‌ای

به کوشش: علی اکبر صفری [1] ×

چکیده: نویسنده (مرحوم آیت الله میرزا خلیل کمره‌ای) در این گفتار، دشواری‌های مسلمانان در شعب ابی طالب را بر می‌شمرد و قصیده لامیه ابوطالب را سرود حماسی جوانان مسلمان محاصره شده می‌داند. آنگاه به ترجمه منظوم آن به فارسی توسط غلامرضا دبیران اشاره می‌کند. نویسنده به دولت‌های مسلمان پیشنهاد می‌دهد که این قصیده را به عنوان سند افتخار آن سالمای دشوار، ترویج کنند. همچنین علت مظلومیت ابوطالب را سیاست‌های بنی‌امیه در ظلم به اهل بیت می‌داند. این نوشتار برای نخستین بار منتشر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: کمره‌ای، خلیک ابوطالب - قصیده لامیه؛ شعب ابی طالب؛ تاریخ اسلام؛ دبیران، غلامرضا؛ قصیده لامیه - ترجمه منظوم فارسی؛ مظلومیت ابوطالب؛ بنی‌امیه - ظلم به اهل بیت .:

مقدمه

1. حضرت ابوطالب⁷ در کنار حضرت ام المؤمنین خدیجه سلام الله علیها از شخصیت‌های مظلوم تاریخ هستند. در زیارت نامه حضرت رسول اکرم⁶ می‌خوانیم ... الْمَسَّامُ عَلَّيْ عَمَّكَ وَكَفَّ لِكْ أَبِي طَالِبٍ (مصباح المزاشر، ص 67). از اینجا مقام تابناک حضرت ابوطالب⁷

و مجاهدت ایشان در دفاع از مقام رسالت آشکار می‌شود. آن حضرت به عنوان یکی از سران مکه و بزرگ قریش، از کودکی سرپرستی پیامبر را بر عهده گرفت و در سالهای آغازین اسلام نیز با تمام توان به یاری‌اش شتافت. دفاع از دین و جان نثاری در این راه، از ویژگی‌های حضرت ابوطالب⁷

به شمار می‌آیند که در شخصیت فرزند بزرگوارش امیرالمؤمنین علی⁷ پدیدار گشته است.

2. متن زیر مقدمه آیت الله میرزا خلیل کمره‌ای است که بر ترجمه منظوم قصیده لامی⁵ حضرت ابوطالب⁷ اثر قریحه مرحوم استاد غلامرضا دبیران نوشته است. برای ترجمه منظوم این قصیده سه مقدمه نوشته شده است؛ مقدمه آیت الله سید علی بهبهانی (از مراجع معظم تقلید) و مرحوم استاد محمود شهابی. این دو مقدمه در شماره 48 سفینه منتشر شد. اینک مقدمه آیت الله میرزا خلیل کمره‌ای با عنوان «چهره وفا؛ به یاد شعب ابی طالب و دیدار سیمای زیبای وفاداری و حمایت یاران» برای نخستین بار تقدیم می‌شود.

3. یکی از ویژگیهای ارزشمند اخلاقی مرحوم دبیران، ارتباط علمی و فرهنگی با بزرگان و اساتید است. ایشان از رجال پیش از انقلاب بود که در مقام فرمانداری یا شهرداری یا استانداری در سمنان، یزد، مشهد، اهواز و... خدمت نموده و در هر شهری به دیدار بزرگان و سرمایه‌های علمی منطقه شتافته و از خرمن فضیلت آنان خوشه چینی کرده است. نمونه‌ای از آن ارتباط و درس‌آموزی نزد میرزا خلیل کمره‌ای در تهران است که همسایه ایشان نیز بوده است.

استاد غلامرضا دبیران که در شمار شاگردان و دانش‌آموختگان مکتب ابن فقیه بزرگ شیعه است، به پیشنهاد ایشان قصیده لامیه حضرت ابوطالب⁷ را به نظم ترجمه کرده است. همچنین قصیده «المنبی محمد: 6» قصیده مارون بیگ عبود دانشمند و شاعر مسیحی لبنانی در مدح رسول اکرم

6

« را به نظم فارسی برگردانده که همراه ترجمه‌منثور مرحوم میرزا خلیل کمره‌ای در چهل و پنج صفحه در تهران به طبع رسیده است خطاب به صعصعه بن صوحان در رثای امیرالمؤمنین

7

را نیز به شعر فارسی برگردانده که در کتاب عنصر تلاش و کوشش آمده است.

4. در سالهای پایانی عمر میرزا خلیل کمره‌ای که در اثر بیماری، قدرت جسمی ایشان رو به وخامت نهاده و انگشتان ایشان یارای قلمزنی نداشت، این متن را املا نموده و همسر استاد دبیران، بانوی خوشنویس و کاتب ترجمه قرآن، سرکار خانم عفت محمدی (دبیران) آن را نگاشته است. ایشان نیز در خاتمه با تحریر عبارت «خداوند چشم این بینش را بده به عبد محتاج حاج میرزا خلیل کمره‌ای. نوزدهم جمادی الاولی 1393» آن را به پایان برده و امضا نموده است.

5. آیت الله کمره‌ای در وصف این ترجمه چنین نوشته است:

«باید روح حماسه ابوطالبی را با حمایت ابوطالبی در خود نهفته داشته باشد، تا با روح وجدان مشترک گوینده هم آنچه را شاعر لامی⁵، حضرت ابوطالب در آن روزگار گفته، در وجدان خود احساس کند تا بتواند نغمه آن را به داغی بسراید.

در شخص جناب آقای غلامرضا دبیران که در کشور ادب هم دبیرند، مگر همانا آن انسان نابغه فوق‌المعاده مؤمن، مؤدب و ادیب نمودار است. به شایستگی و برازندگی با قلم توانا و صدق و اخلاص بی‌نظیر، به شرح این قصیده همّت گماشتندای ما را لبیک گفت و پیشنهاد ما را استقبال کرد. چون از روح ما و وجدان ما بی‌شائبه ترجمه این اشعار پیشنهاد شد و ایشان هم با همان روح و با همان وجدان استقبال فرمودند.

اشعار را (پنج سطر پنج سطر) شب با هم مذاکره می کردیم و ایشان فردا شبش بدون تأنّی و فاصله ترجمه آن قطعه مقسومه را با نظم فارسی با دو بحر انجام داده، در جلسه شبانه مقابله [کرده]، از نظر می گذراند و قطعه دیگر باز به میان می آمد؛ تا تمام آنها با شدت احتیاطی به پایان رسید. و چنانکه قدر اصل آن را پیغمبر 6 و بنی هاشم می دانند، قدر این نظم سرشار را هم فقط مردان ادب و دلباختگان آداب می شناسند.»

توضیح آن که این نوشتار برای نخستین بار منتشر می شود.

6. آیت الله میرزا خلیل کمره‌ای: در سال 1317 ق برابر 1278 ش در خانواده‌ای کشاورز در روستای «فرنق» کمره متولد شد. دروس ادبیات را در حوزه علمیه خوانسار، نزد ملا محمد بیدهندی و سید علی اکبر بیدهندی آموخت. در بیست سالگی رهسپار حوزه علمیه اراک شد و در محضر آیت الله شیخ عبدالکریم حائری به ادامه تحصیل پرداخت. در سال 1340 ق همزمان با مهاجرت شیخ عبدالکریم حائری و تاسیس حوزه علمیه قم به قم رهسپار شد و چهارده سال نیز در قم به درس فقه و اصول ایشان حضور یافت. وی همچنین از محضر اساتید بزرگی چون حضرات آیات میرزا حسین نائینی، سید علی یربیبی کاشانی، میرزا علی اکبر مدرس یزدی، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، شیخ عباس قمی و شیخ محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی علوم اخلاق و حکمت و عرفان و حدیث و... خوشه چینی کرد. ایشان با امام خمینی و آیت الله مرعشی نجفی، شیخ روح الله کهالوند خرم آبادی، میرزا محمد تقی اشراقی و میرزا عبداللّه مجتهدی تبریزی همدرس و هم مباحثه بود و همواره در کنار تحصیل در حوزه به تدریس نیز می پرداخت. آیت الله کمره‌ای در سال 1354 ق برابر 1314 ش به تهران مهاجرت نمود و تا پایان عمر در این شهر بسر برد. وی بیش از نیم قرن در تهران تدریس علوم اسلامی و تحقیق و تبلیغ پرداخت. ایشان با بنیاد اندیشه «دعوت اسلام» و ات‌حاد مذاهب اسلامی به تالیف آثاری در موضوع مؤسس دعوت «پیامبر گرامی اسلام» 6 و رهبران دعوت «ائمه اطهار:» و خانه دعوت «کعبه بیت الله المحرام» و کتاب دعوت «قرآن کریم» پرداخت و با شرکت در کنفرانس‌ها و مجامع علمی در مکه، پاکستان، مصر، سوریه، نقش ارزنده‌ای در اتحاد عالم اسلامی ایفا کرد.

ایشان پس از یک عمر تلاش در رشد و تبلیغ اسلام در غروب پنج شنبه 15 محرم 1405 برابر 19 مهر 1363 در تهران درگذشت. و پیکر مطهر وی پس از انتقال به قم در حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به خاک سپرده شد. عاش سعیدا و مات سعیدا.

بیش از شصت اثر علمی از آثار قلمی آیت الله کمره‌ای است. فهرست تالیفات ایشان در سال 1348 شمسی به کوشش آقایان دکتر عباس قانع و ناصر کمره‌ای (فرزند استاد) منتشر شده است. در این فهرست بیش از شصت عنوان از آثار ایشان معرفی شده است. زندگی نامه و آثار ایشان در شماری از منابع آمده ² و به مناسبت نخستین سالگرد «عصر تلاش و کوشش» از طرف فرزندان ایشان به چاپ رسیده که بهترین منبع پژوهش درباره زندگی و آثار ایشان است.

7. در پایان، این بنده از لطف و بزرگواری خاندان محترم دبیران برای در اختیار گذاشتن این آثار فاخر سپاسگزار است. از درگاه خداوند بزرگ، تداوم راه بزرگان این تبار، مرحوم میرزا محمد منشی ساوجبلاغی، میرزا تقی دبیر اعلم ساوجبلاغی (عنوان نگار)، میرزا شفیع دبیران و استاد غلامرضا دبیران را که ولای امیرالمؤمنین 7 با هنر و شعر و نویسندگی است، برای تک تک این خاندان آرزو مند است.

متن

خشونت سنگلاخ و سختی شعب و کوه و تنگی معاش، ما را از وفای با محمد 6 باز نگرفت (سخن امیرالمؤمنین علی 7)

قصه شعب ابی طالب صورت زیبایی است که بهتر از آن صورتی نیست، صورت پیغمبر رحمة للعالمین است که در پیشبرد اسلام، کارش تا به مراحل سخت سنگلاخ کشیده و در کوه و دره به سر می‌برد.

شعاب مکّه فاقد وسائل آسایش بوده است، کارش به کوه و دره کشیده، ولی از پیشبرد اسلام نایستاده و ابی طالب عمویش (ره) به سرپرستی قبیله بنی‌هاشم از شهر به کوه و دره آمده‌اند. از هر جانب پیرامون پیغمبر را دارند و در حراست و پاسداری آن وجود نازنین 6 شب و روز ندارند و در کوهساران سه سال تمام را چنین گذرانند.

این وفاداری را مشکل محرومیت از حقوق اجتماعی شهری مکّه بدانامین، مشکل تر کرده بود و با همه مشکلات آن را به جان خریدند. اینها بود که صورت زیبایی به چهره وفا داده بود، وگرنه:

«صورت عشق نبد ورنه بدین زیبایی»

وفاداری اگر زیبا است، با برخورد مستمر به سنگلاخ و وفادار ماندن زیباتر است. و هر چه راههای پیموده شده سنگلاخ تر باشد و اشکالش بیشتر باشد و طی طریق آن دشوارتر باشد، صورت وفاداران زیباتر است. و اینجا اگر بگویم برابر صورت زیبایی پیغمبر 6 وفای ابوطالب همدوش آن زیباست ما را ملامت نکنید، چون بعلاوه از استمرار در این مراحل سخت سه ساله، این مراحل سخت را با یک ضمیمه سخت تر تحمل کردند و آن مسئله حرمان از حقوق اجتماعی شهری بلد است. که آراء عمومی آن را ابرام کرده و آن را برای قصد افتاء و قطع رحم به عهده همه گذاشته و از این قطع رحم، قطع شریان حیات و قطع رگ حیات را نظر دارند. و این امر، یعنی قطع رابطه با منابع حقوقی ارتفاقی اجتماعی شهر.

در این زمره اشراف بیشتر از قطع شریان گزنده و دردناک است، زیرا این زمره را که قریش از حقوق ارتفاقی آنها را بریده‌اند، عمری معتاد در ناز و نعمت بوده‌اند و با المّت و عادت به این مرافق، بزرگ شده‌اند؛ مردمان کوهی نبوده‌اند که عادت به تحمل سختی جزء عادت آنان است. خیر، خیر، ابوطالب شیخ ابطح بود. از احترامات مقام به قدری برخوردار بود که کسی گل به او نمی‌گفت و بقیه بنی‌هاشم هم همه همچنین، از سادات حرم بودند و نازپرورده و احترام دیده بودند.

و در آن میان حضرت خدیجه³ از ناز و نعمت چنان بود که مال المتجّاره او در یمن و حجاز و شام و مصر و بصره در جریان بود، هشتاد هزار شتر زیر حمل مال المتجّاره او بودند، بعلاوه از گله‌های گوسفندها و شترها و ظروف طلا و نقره و خدمتگزاران سیم تن. و پیغمبر 6 هم پانزده سال در آن ناز و نعمت بود که بعد به نبوت مبعوث شد و از بعثت تاکنون - که سال هفتم و هشتم و موقع شعب ابوطالب است - در کمال عزّت و مکنت و نعمت بود.

اینان به این نعمت مفت دارند و به این نعمت و ناز عادت کرده‌اند. اکنون قطع آن، قطع عادت است و سهمناک و دردناک است و خصوصاً که نمایندهٔ خشم عموم است که قیافه مردم قریش را دژم و سهمناک نشان می‌دهد.

پس چشم بر هم نهادن از این خشم ملت که چو نان پلنگ سهمناک دژم است و رو از مقصد بر نتافتن در راه وفا، وفا صورتش نمایان تر و زیباتر جلوه می‌کند.

اگر زیباتر از کلمه وفا یافت می‌شد، آن را برای این صورت وفا می‌آوردیم. آیا در مخلص صمیمی خود دیده‌اید که حاضر باشد تا کوه سنگلاخ همراه تو بیاید - آنها بعد از اینکه رشتهٔ مأوسات و مألوفات را قطع نمایند - و ببیند با این عمل خود شهری بر آنها دژم گردد؟ قریش قطعنامه خود را به صورت صحیفهٔ مشنوهی در خیف بنی کنانه بیرون شهر نوشتند و التزام دادند که با بنی هاشم قطع رابطه کلّی کنند و این کار شروع شد.

موادّ قرارداد این بود که:

[1] با آنها یعنی با بنی هاشم ازدواج مطلقاً نکنند، نه زن بدهند و نه زن بگیرند و هر کس وصلتی با محمد 6 دارد، باید آن را قطع کند.

2- نه هم غذا شوند و نه هم در سفره‌ای کنار هم بنشینند یا شربت آبی به هم بخورند.

3- با آنها خرید و فروش مطلقاً نکنند، نه بفروشند و نه بخرند.

4- نه با آنها تماس بگیرند و نه بگذارند کسی دیگر تماس بگیرد.

5- نه بگذارند خواروبار و خشکبار و تره‌باری که از اطراف به شهر مکه آورده می‌شود (با از امامه، گندم و حبوبات، یا از طائف میوه و تره‌بار)، نگذارند حبّه و دانه‌ای از آن را کاروان به بنی هاشم بفروشند. و اگر بی‌خبر و بی‌اجازه فروختند یا خریدند، بقیهٔ آن کلالها به تاراج برود. و هر کس وصلتی با محمد 6 دارد، باید وصلت را به هم بزند تا مگر بنی هاشم محمد را وا بگذارند تا آنها او را بکشند یا بنی هاشم از گرسنگی بمیرند.

بر این کفر و قطع رحم نوشته، صحیفهٔ خود را امضاء کردند و در خانهٔ کعبه آویزان نمودند. ابوطالب هم رئیس و شیخ المابطح وقتی دید نظر قریش بر حرمان از حقوق ارتفاقی عمومی به این شدت است و منفی سلبی است نه مثبت ایجابی که با شمشیر به مبارزه قیام کنند؛ ابوطالب هم بنی هاشم را خواست و آنها را هم عهد کرد بر حمایت از رسول خدا تا زنده‌اند، و برای کنار رفتن از شهر و زندانی شدن در کوه رجزخوانی کرد و قصیدهٔ لامیّهٔ خود را سرود و به صراحت، از حمایت خود پرده برداشت.

و همدوش با این خصیصه، امتیاز دیگری دارد. که قوه تعبیر و صحت معنی در ترجمه هنگام انتقال، صد درصد محفوظ مانده، به حدی که آدمی باور نمی‌کند که ترجمه‌ای از اصل عربی است.

و همدوش با آن دو امتیاز، نمودار اخلاص در آن به حدی است که گویی خود ابوطالب است که حماسه و جوش دل را بیرون می‌فشانند. این آن چیزی است که بیشتر از سایر جهات مرا شیفته آن می‌دارد؛ زیرا روح حماسه‌ای که در اصل آن نهفته است، در ترجمه هنگام نشر بیرون می‌ریزد و در شنونده و خواننده شور می‌آفریند و مقاومت می‌سازد و در انسان شوق پدید می‌آورد، و به منزله شاهنامه ما و ایلیاد هومر، حماسه ملی است، شجاعت آفرین است.

و چیزی که از آن بالاتر است، آنکه خاطره آن را پیغمبر 6 دوست می‌داشت و گاهی که پیغمبر به یاد او می‌افتاد، دلش برای ابوطالب پر می‌زد. و هنگامی که شنید که فاطمه عزیزش خواند:

و ابیض بستقی الغمام بوجهه شمال المیتامی عصمة للأرامل

فرمود: ای دختر عزیز این شعر عمویت ابوطالب است، تو آیه قرآن را بخوان که (و ما محمد الما رسول قد خلت من قبله المرسل).

و مبادا گمان شود که پیغمبر 6 خواندن این چکامه را ناخوش می‌داشت. حاشا حاشا! بلکه یادآوری آن هنگامه را برای وفا در برابر دشمن می‌خواندند، نه در برابر سپاه مرگ، ام برای کسی که باید آماده مصیبت مرگ باشد، با آن آیه انساب می‌دانست که وفای از امانت را پس از مرگ پیغمبر 6 هم لازم می‌شمارد.

پیغمبر 6 به عساکر اسلامی در موقع فتح مکه می‌فرمود: منزلگاه لشکر در خیف بنی کنانه، آنجاست که دشمن ما قریش سوگند بر قطیعه رحم ما و بر کفر یاد کرد و تعهد کرد که طبق صحیفه مشنومه، ما را از شهر براند. پیغمبر 6 چنانکه هیچگاه یار درونی خود خدیجه را و یار بیرونی خود ابوطالب را فراموش نمی‌کرد، محنت آن منزل را هم هیچگاه از یاد نمی‌برد و در ازدواج علی و فاطمه، وفا به آن دو یار وفادار را گوشه نظری داشت، یاد آن منزلگاه را هم لازم می‌دانست.

بلی، قدر آن را فقط امیرالمؤمنین 7 می‌داند که وارد مرحله مقاومت شعب (شعب ابوطالب) بود. فقط او می‌داند که جور زمانه را می‌داند. بعدها نظیر آن را بر نام علی 7 و هواداران علی

7

روا می‌دارند و نام فداکاری آن روزها، اگر بر سنگ کوه (شعب) نبود نمی‌ماند، روزگار غلبه آل امیّه و آل مروان آن را محو می‌کرد و اگر می‌توانستند اصلاً آن شعب سنگی را، با کوه احد که گواه ثابت صادقند، از وجود محو می‌کردند.

هشام بن عبدالملک صد تازیانه به علی پسر عبدالله عباس زد که چرا نام او علی است. و علیرغم این بدخواهان پیغمبر 6 برای بقای یادبود آن چند کار مثبت ایجابی درباره تثبیت

این خاطره‌ها به یاد ما داد.

از قبیل آنکه در موقع لشکرکشی فتح مکه، همین که لشکر نزدیک شهر رسید، بلال پرسید: یا رسول الله (آیَنَ مَنْزِلٌ؟) کجا اردوگاه خواهد بود و شما کجا نزول اجلال می‌کنید؟ پیغمبر می‌فرمود: در خیف بنی کنانه، همانجا که در صحیفه شوم بر قطیعه رحم ما و بر کفر قسم یاد کردند، و ما را به شعب ابوطالب محاصره کردند.

امروز اگر قدردانی در دولتهای اسلامی بود، باید این شعار را در تابلویی در مکه، در شعب ابوطالب، و در خیف بنی کنانه نصب می‌کردند. آنها بکنند یا نکنند، ما شیعیان باید این کار را از آنها بخواهیم، زیرا پیغمبر 6 به وجهی - و امیرالمؤمنین از همان وجه و از وجه دیگر - تذکر آن را می‌پسندند. و ما شیعیان، از همان وجه و همین وجه و از وجه سومی آن را باید بخواهیم.

اهتمام پیغمبر 6 به تذکر و ذاکری شعب ابوطالب

کتاب «نهیب پیغمبر 6 از آسمان خیف منی» را ببینید که پیغمبر 6 همیشه و همواره در سال حج‌الموداج، همین که از شهر رو به منی به سوی عرفات می‌رفت، در میان منزل خود در این (مُحْصَبَ منی) چادر می‌زد و فرود می‌آمد و اندک استراحتی می‌کرد. و بعد از عرفات و مشعر الحرام و منی همین که رو به شهر می‌آمد، باز در بازگشت هم در این میان منزل (مُحْصَبَ خیف منی) فرود می‌آمد و خیمه می‌زد و چند دقیقه هم اگر شده استراحت می‌کرد. و سر بر بالین خواب می‌نهاد تا خواب چشم او را فرو می‌گرفت.

با اینکه این میان منزل، از مناسک حج نیست، امّا به قدر مناسک حجّ به آن اعتناء می‌کرد که مبادا از خاطر فراموش شود. و دیگر آنکه یاد آن خاطره را پیشاپیش به طوری در ذائقه مزه می‌کرد که پیدا بود از تذکّر آن گویی طعم حلاوت و شیرینی در کار و کاهش احساس می‌کرد.

روز عرفات به یاد اینکه سه روز دیگر بعد از منی، در آن دیار خیف بنی کنانه در گذرگاه گذر می‌کنند، پیشاپیش این کلمه بر زبان مقدّس جاری می‌شد، می‌فرمود که: فرداست که در خیف بنی کنانه منزل می‌کنیم. پسین فردا را به بنا بر علاقه مجازی فردا می‌نامید، این علاقه یکی از علاقه‌های مجاز است.

گویی این تصوّر هم در ذائقه لذّت بخش بوده که به یاد آن مزه و زمزمه می‌کند - هر چه را محبوب است، ذکر آن را شخص بسیار می‌کند. و پیش از حرکت از شهر به سوی منی و عرفات هم روز هشتم باز بازگو می‌کرد که فردا است که در منزل خیف بنی کنانه نزول خواهیم کرد. و سپس در اثنای حرکت در آنجا فرود می‌آمد و خیمه می‌زد و اندکی

اگر چه شده لمحّه‌ای

خواب به چشمان عزیزش می‌آمد و بعد برمی‌خواست و کوچ می‌کردند.

با آنکه این منزلگاه از مناسک و وظائف حجّ نیست، امّا از نظر پیغمبر رهبر 6 باید از آنجا سرسری نگذرند و آنجا را به یاد آورند.

و در این ذکری و یادآوری و خاطرات، طیف صورت ابوطالب عمویش در خاطر می‌گذشت و در خاطر اقدس جلوه می‌کرد و با او سر و کاری می‌داشت، و خاطر را تحریک می‌کرد، به حماسه‌ای بهتر از شاهنامه غیرت و حمیت را بر می‌افروخت.

بر خاطر اقدسش بسیار این طیف دلنشین، نوبه پس از نوبه می‌گذشت و گویی می‌ایستاد و چیزی خواستار می‌شد و می‌گفت: این گونه حمایت از پیغمبر 6 بکنید، با حماسه و رجز و منطق سر شکاف بی‌لغافه. و این گونه حمایت کنید از پیغمبر

6

با تقدیم فرزندان رشید چوئان علی]

7

[که وجودش خود حماسه‌ای است متبلور. و لکن این طیف دلنشین از هر جانب و هر ناحیه‌اش نشوه و کیفی می‌آورد، و گرچه اندوه و غم هم همراه دارد.

چون از شعب ابوطالب نیمی‌رخه در اشعار آمده، گویی سربلندی و سرافرازی مدافع مبارز، ابوطالب که مرده، مرده نیست.

ابوطالب به همراه طیف صورت خیالی خود سلسله‌صوری دیگر و دیگر از جلو و عقب می‌آید و می‌رود. و همه متصل می‌شوند به سرچشمهٔ وحی غار حراء، و مکّه در دوران مبارزهٔ حادثند آشکارا. در آن میان، طیف صورت خیالی آن قساوت‌های اجتماعی که از مردم مجتمع و اجتماع جمعی مردم می‌دید. و خود را می‌دید که بی‌باکانه در پی کار خود پیش می‌رود، و در این زد و خورد، اعتنایی به آنها نمی‌کند و روبرگردان نیست و دودلی و تردید به خود راه نمی‌دهد، به ظفرمندی خویشتن معتقد است.

علی رغم همه جموع و علی رغم آتش افزونی‌های باطل وحدهٔ و سورهٔ آنها عقیده‌مند به موهبت خویشتن است و همواره مصلح حق بین است - و بین او و عقبه‌ها فکر می‌آید سر راه، تا کلمه خود را بگوید و صدای واتاب آن را بشنود. او همواره بنیان کن زلزله آفرین و رعد آسا است.

طیف خیال ابوطالب پدید می‌آید که از عقب سر او را دارد، از او دفاع می‌کند، و کمر او را می‌بندد، و حریم او را فرنگاه می‌سازد. اینجا خرسندی او را فرا می‌گیرد، به واسطهٔ اینکه رسالت خود را به همه مشکلات نیکو انجام داده و خود در خلق و انشاء آن شاهد و حاضر و ناظر موفقیت آن بوده.

و همانطور که ابوطالب مؤثر در آن بوده، پسر ارشدش علی [7] هم همدوش پدر کشیک می‌کشیده، ام‌آ جعفر طی‌آر در این وقت در حبشه بود و عقیل و ابوطالب نقش مؤثری نداشتند. علی 7 کودکی بود که پدر، او را از شعب به مکّه نزد آشنایان دلسوز مثل مطعم بن عدی می‌فرستاد تا خواروبار هر مقدار می‌دادند، به دوش حمل می‌کرد و به کوه می‌آورد.

و البته برای اینکه دشمن آگاه نشود و او را نبینند، از پیچ و خم کوه‌ها می‌گذشت و در تاریکی می‌گذشت و سایه به سایه هر سنگ و هر دیواری پنهان می‌ماند تا چشم کس او را نبیند.

و شاید این شهری که فائق زمخشری می‌گوید که کس شک ندارد که این شعر از علی 7 است.

بازلُ عالمَینَ حدیثُ المسنِّ سَنَ حَنَاحِ المَلَّیْلِ کَأَنِّی جَنِّی

یعنی جوانکی نوباوه و نونهال مانند شتر نوبار شبرو مانند جنی، خودش را می‌گوید که بارکش شبرو نان و غذا و خوار و باری برای کوه بردن کوله بارها را شبها به سوی کوه بار می‌برد، ام‌آشبروی بودم مانند پریان در پرده شب، این خدمت را سالمیان دراز انجام دادم.

و همین که این کار به پایان می‌بردم، نوبت کشیک من می‌رسید. شب رسیده بود، باید مشغول کشیک رسول خدا 6 گردم. نصف شب را پدر یعنی ابوطالب کشیک می‌داد و نصف دیگر را پسر یعنی علی مهوّر قدم می‌زد.

این اهتمامی فوق‌العاده از آن نظر بود که دشمن در توطئه خود قسم یاد کردند که اهل مکه با بنی‌هاشم (مسلمین) معامله نکنند [و] خرید و فروش نمایند، و دیگران را از خرید و فروش با آنان بازگیرند. خشکبار و خواروباری که از یمامه و منطقه دور به شهر مکه وارد می‌شد، گماشگان قریش مراقب آنها بودند در چهار طرف مکه در میدانهای فروشگاهها، که مبادا به مسلمانان و بنی‌هاشم چیزی از آنها فروش رود. و اگر اندکی از آن به آنان فروش می‌رفت بقیه آن کالاها به تاراج می‌رفت.

و همچنین در صحیفه قید و تعهد شده بود که از ازدواج با بنی‌هاشم و مسلمین باید خودداری کنند و زن ندهند و زن نگیرند مطلقاً، و زمانی که از آنان در حباله دارند رها کنند و طلاق دهند. علی هذا روی این تعهد، عتبه و معتب پسران ابی‌لهب که دختران خدیجه، رقیه و ام‌کلثوم را در حباله داشتند، رها کردند و آنها را به خانه رسول خدا 6 پدرشان روانه کردند.

و همچنین هم غذا با آنها نشوند و هم بی‌الله نشوند، آبی را با هم نخورند و در سفره‌ای گرد هم ننشینند تا وقتی که بنی‌هاشم محمد 6 را به آنها واگذارند تا او را بکشند.

اینک قصیده لامی‌ه را اول بخوانید، بعد نظم ترجمه را، سپس داستان ش‌عب را که شب هجران است، بتمام یاد بگیرید. در آخر، روز وصال را که پایان این شب تاریک وصال ممتد از دریچهٔ حادثهٔ معراج و مشاهدهٔ عالم بالا و شهود مشهد کائنات و دیدار جلالت امّت عظیم اسلام و فخرامت آنها در پردهٔ معراج جلوه داد و به نمایش گذاشته شد، بنگرید.

خداوندا چشم این بینش را بده به عبدمحتاج

حاج میرزا خلیل کمره‌ای.

نوزدهم 1 [جمادی الاولی] 1393

x. پژوهشگر مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.

[2] نقباء البشر ج 2 ص 705-704، آیینہ دانشوران: 491-493، آثار الحجۃ ج 2 ص 250، گنجینه دانشمندان ص 537-535، تربت پاکان قم ج 1 ص 674-667، موسوعه مؤلفی
الامامیة ج 14 ص 20-17